

برای کار پژوهشی بود. در آن مقاله، متوجه نویسنده‌ای شدم که با مسئولیت‌های معلمی و اثر کتاب درسی در آموزش و پرورش ایران کاملاً آشناست، گذشته‌ی کشور را خوب می‌شناسد و برای بالا بردن سطح علمی و آموزشی دانش‌آموزان دل‌سوزی می‌کند. از آن پس بود که کم و بیش با آثار این معلم واقعی و این نویسنده‌ی توانا آشنا شدم، تا آن‌که در ۲۸ اردیبهشت ۱۳۸۹، در مجلس باشکوه بزرگداشت او که انجمن آثار و مفاخر فرهنگی در مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی تشکیل داده بود شرکت کردم. در آن‌جا بود که استادان بزرگ زبان و ادب فارسی، با آگاهی دقیق، زندگی‌نامه و خدمات علمی و فرهنگی او را بیان داشتند و بیش از ۵۰۰ نفر از بزرگان علم و ادب کشور، گفته‌های آن‌ها را تأیید کردند. در آن‌روز، کتابی هم در معرفی او منتشر کردند. حجت‌الاسلام سید محمود دعایی، نماینده‌ی ولی فقیه در روزنامه‌ی اطلاعات، سخنرانی مبسوطی درباره‌ی خدمات امین ریاحی علم و ادب معاصر ایران ایراد کرد که عنوان بعضی مقالات آن چنین بود: شاه‌نامه‌شناسی که در روز فردوسی درگذشت؛ محمدمامین ریاحی مردی از تبار عشق و حماسه؛ بزرگ‌مردی که انسانی والا بود، بزرگ بود و از اهالی امروز بود...

محمدمامین در ۱۱ خرداد ۱۳۰۲ شمسی در «خوی» به دنیا آمد. در زادگاهش، نخست به مکتب و سپس به مدرسه رفت و دبستان و دوره‌ی اول دبیرستان را همان‌جا به پایان برد. به تهران آمد و وارد دانش‌سرای مقدماتی شبانه‌روزی شد (مهر ۱۳۲۱) پس از دو سال تحصیل، مقام شاگرد اولی را کسب کرد و به دانش‌سرای عالی راه یافت. در ۱۳۲۷ رشته‌ی دبیری ادبیات فارسی را با مقام اولی پایان برد. در شهریور ۱۳۳۷ از پایان‌نامه‌ی دکترای خود دفاع کرد. موضوع پایان‌نامه‌ی او کتاب «مرصادالعباد» نجم‌الدین رازی بود که به راهنمایی استاد بدیع‌الزمان فروزانفر آن را تصحیح کرد و نمره‌ی «خیلی خوب» گرفت. ریاحی تا واپسین لحظه‌های عمر (۲۵ اردیبهشت ۱۳۸۸) یک لحظه از یادگرفتن و تحقیق و مطالعه غافل نماند. دکتر محمدمامین ریاحی کار تدریس را در مهرماه ۱۳۲۷ از دبیرستان‌های قم آغاز کرد و در مدارس قزوین و گرگان و تهران ادامه داد. از ۱۳۳۵ تا ۱۳۴۰ در سازمان لغت‌نامه‌ی دهخدا مشغول بود و حرف «سین» آنرا نوشت. در خرداد ماه ۱۳۴۰، مدیرکل نگارش و مشاور قائم مقام شادروان دکتر پرویز ناتل خانلری، وزیر فرهنگ (آموزش و پرورش کنونی) شد و به نظم بخشیدن تألیف و چاپ، و تأسیس سازمان کتاب‌های درسی ایران پرداخت. آن‌گاه به‌عنوان وزیر مختار و رایزن فرهنگی ایران در ترکیه، به آنکارا رفت و در دانشگاه آنکارا به تدریس ادبیات فارسی و تاریخ فرهنگ ایران نیز مشغول شد. از ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۰ در دانشگاه تهران در گروه‌های ادبیات فارسی و تاریخ، درس داد و سپس به مدت چهار سال دبیرکل هیئت امنای کتاب‌خانه‌های عمومی کشور شد، تا آن‌که پس از فوت استاد مجتبی مینوی، از ۱۳۵۵ تا ۱۳۵۷، ریاست «بنیاد شاه‌نامه‌ی فردوسی» و ریاست «دانشکده‌ی هنرهای دراماتیک» را

سال ۱۳۵۶ که مشغول جمع‌آوری مدارکی برای بررسی چگونگی تألیف و چاپ و تاریخچه‌ی کتاب‌های درسی در ایران بودم، دو مقاله‌ی مهم نظرم جلب را کرد: یکی مقاله‌ای بود با عنوان «بلیشوی کتاب‌های درسی» از جلال آل‌احمد و دیگری «داستانی به‌نام کتاب درسی» از محمدمامین ریاحی. اولی در سال ۱۳۳۹ و دومی در ماه‌نامه‌ی آموزش و پرورش خرداد ۱۳۴۲ نوشته شده بود.

مقاله‌ی دکتر ریاحی تاریخی و تحلیلی بود و مراحل تهیه و تألیف و چاپ کتاب‌های درسی را از تأسیس دارالفنون تا سازمان کتاب‌های درسی ایران در برمی‌گرفت و راهنمای قابل اعتمادی



دکتر محمد امین ریاحی

۱۳۰۲-۱۳۸۸

اسفندیار معتمدی

برعهده گرفت. او آخرین وزیر آموزش و پرورش پیش از انقلاب اسلامی بود (از دی ۵۷ تا ۲۲ بهمن ۵۷) و پس از انقلاب اسلامی تا پایان عمر، به مدت سی سال کارهای پژوهشی خود را ادامه داد.

دکتر محمدامین ریاحی مردی آزاده و ایران‌دوست بود. او در زمان پیشه‌وری و غائله‌ی فرقه‌ی دموکرات که آذربایجان برای مدتی از بدنه‌ی ایران جدا شد، رنج‌ها کشید. برای بیرون راندن عوامل بیگانه از ایران، یک‌دم از پای ننشست و با سرودن اشعار پرشور، سخن‌رانی و مسافرت، در آزادسازی آذربایجان سهم فراوان یافت. «عشق میهن» نمونه‌ای از سروده‌های اوست که آن را در ۱۳۲۴ ساخته و در کتاب «راه نجات آذربایجان» در اسفند ۱۳۲۵ منتشر کرد.

خسته شد جان من از درد وطن، درمان کجاست
ملک ایران گشت ویران، رحمت یزدان کجاست؟
لشکر افراسیاب فتنه ایسران را گرفت
بهردفع این مصائب رستم دستان کجاست؟
روزگار سفله‌پرور داد ایسران را به باد
آن همه فر و شکوه و خرگه و ایوان کجاست؟
دشمنان گویند با ما عهد و پیمان بسته‌اند
لیک در فرهنگ اینان عهد کو پیمان کجاست؟
کهنه جاسوسان دم از میهن‌پرستی می‌زنند
لیک هنگام عمل بین پاکی دامان کجاست؟
اندر این ویرانه، میهن‌دوستی دیوانگی است
من شدم دیوانه یاران، بند یا زندان کجاست؟
جان مشتاقان «ریاحی» سوخت از شوق وطن
تا فدا سازیم جان را بازگو میهن کجاست؟

دکتر ریاحی، معلمی برانگیزاننده، محقق‌ی ژرف‌اندیش، مدیری لایق و انسانی شریف بود. سراسر عمرش در خدمت به شهروندیار و وطنش، با ایثار و نیک‌نامی گذشت. او نخستین مقاله‌های پژوهشی خود را در سال ۱۳۱۹ در مجله‌ی ارمغان و آخرین آن را ۶۸ سال بعد، با عنوان «مجموعه‌ی فرهنگی شمس تبریزی در خوی» روزنامه‌ی اطلاعات، ۱۵ فروردین ۱۳۸۶ (یک سال پیش از فوتش) منتشر کرد. او این مقالات را در دو مجموعه «پایداری حماسی» (۱۳۷۹) و «چهل گفتار در ادب و تاریخ و فرهنگ ایران» (۱۳۷۹، سخن) گردآورد و به چاپ رساند.

شماره‌ی کتاب‌های تألیفی و تصحیحی استاد، بالغ بر ۲۲ جلد است. کتاب مرصادالعباد در ۱۳۵۲ و کتاب «تاریخ خوی» در ۱۳۷۲ به‌عنوان کتاب سال برگزیده شدند.

دکتر محمدامین ریاحی در مقاله‌ی کتاب‌های درسی چنین نوشته است:

«من طی سال‌ها تدریس در دبیرستان، از وضع کتاب‌های درسی خون‌دل خورده بودم و دلم می‌خواست اگر فرصتی به دست آید، کاری برای رفع آن فساد و ابتذال انجام دهم تا این‌که در خرداد ۱۳۳۰، مدیریت کل نگارش را با اختیارات تام پذیرفتم... بالاخره در بهمن ماه ۱۳۳۵، در وزارت دکتر عیسی صدیق که مردی لایق و دانشمند بود و درد فرهنگ داشت، شورای عالی فرهنگ اساس‌نامه‌ای راجع به رسیدگی به کتاب‌های درسی دبیرستان‌ها

و چگونگی چاپ و صحافی و تعیین بهای آن‌ها تصویب کرد. قرار شد کتاب‌ها به‌منظور حصول اطمینان از صحت مطالب، هماهنگی با برنامه، رعایت نظم منطقی، هماهنگی اصطلاحات، سادگی و روانی عبارات و ملاحظات تربیتی، در کمیسیون‌هایی در اداره‌ی کل نگارش مورد رسیدگی قرار گیرد... این اساس‌نامه با همه‌ی حسن نیتی که در تنظیم و تصویب آن به‌کار رفته بود، در عمل هیچ دردی را دوا نکرد و مسئله‌ی کتاب‌های درسی به‌صورت ریشه‌ی اصلی فساد و بدنامی وزارت فرهنگ برجای ماند.

... اما طلسم ناگشودنی کار، کتاب‌های دبیرستانی بود که تنوع سرسام‌آور داشت و برای هر درس و هر کلاس، بیست سی نوع کتاب در دبیرستان‌ها تدریس می‌شد و پای منافع ده‌ها ناشر و صدها مؤلف در میان بود. بعضی از آن مؤلفان از رجال معروف یا استادان خود من بودند... سال ۱۳۴۲، سال اجرای قطعی طرح یکنواختی کتاب‌های درسی بود. قرار شد برای هر درس در هر کلاس یک کتاب از میان سه کتاب مجاز قبلی، به‌وسیله‌ی کمیسیون‌ها انتخاب شود... در تاریخ ۱۳۴۱/۱۲/۱۸ تصویب‌نامه‌ای از هیئت‌دولت گذشت که تألیف و چاپ کتاب‌ها برعهده‌ی وزارت فرهنگ باشند... در شهریور ماه [۱۳۴۲] اساس‌نامه‌ی سازمان کتاب‌های درسی ایران را به هیئت‌دولت فرستادیم که در تاریخ ۴۲/۷/۸ به‌تصویب رسید و دکتر محمود بهزاد، نخستین رئیس سازمان [کتاب‌های درسی ایران] انتخاب گردید. قرار بود برای سال تحصیلی بعد، همان کتاب‌ها با ویراستاری آن سازمان منتشر شود و برای سال‌های بعد نیز هر سال کتاب‌های جدید برای یک‌کلاس تألیف و چاپ گردد.»

استاد ایرج افشار در «ضایعه‌ی درگذشت محمدامین ریاحی در مجله‌ی بخارا، شهریور ۸۸، چنین نوشت: یکی دیگر از خویان خوی از دستمان رفت؛ پس از مرگ عباس زریاب و علی قلی جوانشیر. اما مگر یادش از میخبله خواهد رفت. در کوه‌ها با پای عزم و اراده باهم بودیم و در سفرهای زمینی به شوق دیدار و هم‌نشینی با یاران شهرها... هم‌رکابی داشتیم... پس از آن‌که مجتبی مینوی درگذشت، در اواخر ۱۳۵۴، ریاحی به جای او به ریاست بنیاد شاه‌نامه برگزیده شد. یادگار ماندگار شوق او از قبول تصدی آن بنیاد، تألیف کتابی است که چند سال بعد به‌نام «سرچشمه‌های شاه‌نامه‌شناسی» منتشر شد؛ اثری که گویای شور ایران‌خواهی و فردوسی‌دوستی ریاحی است. شاید در این مقوله، بهتر از آن نوشته‌ای در دست نیست... روزگار، سرنوشت او را بر آن قرار داد که ۲۷ روز وزیر آموزش دولت مستعجلی باشد... وی پامال سیاست شد و مآلاً رشته‌ی تحقیقات خاص تصحیح متون و مباحث تحقیقی ادبی ضرر دید... نانش بریده شده بود، اما با‌منابت، وقار و اطمینان به‌نفس، و آزادگی و توانایی، روزگار گذرانید و دست از همه‌ی حقوق حقه‌ی خود شسته بود تا این‌که چندماهی به‌پایان عمرش، مردی که همه‌ی دوستان ریاحی باید «دعاگوی» او باشند،^۵ قدم‌زدایی علم کرد و توانست حقوق حقه و وظیفه‌ی رسمی او را که سال‌ها در بوته‌ی فراموشی افتاده بود، به آن مرحوم برساند.

*سیدمحمود دعایی، مدیرمسئول فعلی روزنامه‌ی اطلاعات